

وقتی فوتبال هویت می‌شود؛ از تبریز تا مرکز

جامعه‌شناس
دکتر سئویل سلیمانی



دکتر سئویل سلیمانی

وقتی یک تیم فوتبال برای مردمی به نماد هویت و اعتراض تبدیل می‌شود، دیگر نمی‌توان از آن فقط به عنوان «ورزش» یاد کرد. اگر بفهمیم چرا برد تراکتور برای برخی «مسئله» است، شاید سازوکار تبعیض نه فقط در عرصه سیاست، بلکه در زمین فوتبال را نیز بهتر درمی‌یابیم.



ده سال پیش، در یکی از جنجالی‌ترین روزهای تاریخ فوتبال ایران، تراکتور تا آستانه قهرمانی پیش رفت. قهرمانی‌ای که برای هوادارانش، چیزی فراتر از ورزش بود: نوعی بازشناسی هویت، شکستن سلطه‌ی تاریخی تیم‌های مرکز و عبور از تابوی «دهاتی بودن». بازی هم‌زمانی در اصفهان برگزار می‌شد که نتیجه آن بازی سرنوشت‌ساز بود. اما در دقایق پایانی، اینترنت ورزشگاه سهند تبریز قطع شد و کادر فنی تراکتور گمان کرد قهرمانی قطعی شده. نتیجه را حفظ کردند، اما در واقع سپاهان برنده شده بود و جام به رقیب رسید. برای بسیاری، این فقط یک خطای فنی نبود، بلکه تصمیمی مهندسی‌شده بود: نمی‌خواستند جام از مرکز دور شود. این واقعه، حس تحقیر تاریخی را زنده کرد. این پیام به ترک‌ها داده شد: شما همچنان شهروند درجه‌دو هستید.

همان روزها، من در لس‌آنجلس، در یک کافه ایرانی نشسته بودم؛ در میان جمعی از فعالان سیاسی تبعیدی که سال‌هایی از عمرشان را در زندان جمهوری اسلامی گذرانده بودند. بحث به بازی تراکتور کشید. یکی از آن‌ها با لحن همدلانه گفت: «دیدي چطور نداشتن جام به تبریز برسه؟ چقدر قشنگ کنترلش کردن.» اما دیگری، جدی‌تر و عصبی‌تر، گفت: «فکر کردی ما اجازه می‌دیم جام بره دست این تجزیه‌طلبای بی‌ریشه؟»

من که شنونده بحث بودم، وقتی آن فرد متوجه حضورم شد، رو به من کرد و گفت: «سئویل جان، منظورم شما نبودید. منظورم اون تجزیه‌طلباییه که از تورکیه و باکو پول می‌گیرند.» توضیحات بعدی نه تنها کمکی نکرد، بلکه مثل نمک روی زخم بود. انگار حتی در ذهن یک زندانی سیاسی، تورک‌ها تا زمانی پذیرفتنی‌اند که مظلوم/کارگر بمانند - نه وقتی نزدیک به پیروزی‌اند. زندانی سیاسی‌ای که ۸ سال از عمرش را در زندان جمهوری اسلامی گذرانده بود، در مقابل تورک با جمهوری اسلامی به «ما» تبدیل شده بود. انگار جمهوری اسلامی فقط در زندانی کردن فارس‌ها ظالم بود، اما در پایمال کردن حق تورک‌ها محق می‌بود. همان زندانی که در زندان‌های جمهوری اسلامی ایران عمری را گذرانده است، در مواجهه با تورک‌ها؛ دست در دست جمهوری اسلامی می‌شود تا صدایی حق‌طلبی آنها را خاموش کند.

چند روز پیش، دوباره نام تراکتور به‌عنوان مدعی قهرمانی مطرح شد. دوباره واکنش‌هایی از جنس تمسخر، تهمت تا سکوت به‌میان آمد و همزمان عده‌ای از مهندسی قهرمانی تراکتور سخن به میان آوردند. ولی جای سوال است که چرا قطع اینترنت ورزشگاه در آن سال مهندسی‌شده تلقی نشد، اما موفقیت امروز تراکتور، مهندسی شده است؟ از همین جا نیز به سراغ سوال بعدی رفت: که چرا شعارهای نژادپرستانه در استادیوم‌ها عادی شده، اما فریادهای عدالت‌خواهی ترک‌ها «تهدید» به حساب می‌آیند؟ حتی برخی روشنفکران و فعالان مرکزگرا که سال‌ها از آزادی و عدالت گفته‌اند، این بار سکوت کرده‌اند یا واکنششان پر از تردید است. برای مرکز، تراکتور دیگر فقط یک تیم نیست، بلکه مزاحمی است برای نظم نانوشته که تیم‌های مرکز را در جایگاه بالاتری نشانده است.

چگونه تراکتور به چنین نمادی برای تورک‌ها تبدیل شد؟

پاسخ در تاریخ تحقیر تیم‌های شهرستانی نهفته است. پرسپولیس و استقلال همیشه از حمایت رسانه‌ای، بودجه و قدرت برخوردار بودند. حتی نام بردن از تیمی مثل تراکتور، نوعی بی‌کلاسی یا «دهاتی بودن» تلقی می‌شد. در بازی‌هایی که تراکتور با تیم‌های مناطق مرکزی داشت، شعارهای نژادپرستانه علیه تورک‌ها رایج بود. همین شعارها، بیش از هر چیز، آتش هواداری را شعله‌ور کرد. هرچه فریاد «ترک...» بلندتر شد، حمایت از تراکتور گسترده‌تر شد.

از سال ۱۳۸۸ که تراکتور به لیگ برتر بازگشت، هواداری از آن فوران کرد. اما برخلاف دیگر تیم‌های شهرستانی، تراکتور به یک «فضای مقاومت جمعی» تبدیل شد. ورزشگاه به جایی بدل شد که تورک‌ها نه فقط بازی را دنبال می‌کردند، که فریاد می‌زدند: به زبان مادری، با پرچم‌های نمادین و در حمایت از زندانیان سیاسی. جایی که مطالبه‌های سرکوب‌شده امکان بیان می‌یافتند.

در یکی از بازی‌ها، پرچمی با شعار «آذربایجان جنوبی ایران نیست» برافراشته شد. این صحنه برای جامعه فارس‌زبان تلنگری بود. شکافی را دیدند که سال‌ها انکارش کرده بودند. اما به جای مواجهه، برچسب‌زنی و اتهام آغاز شد. انگار فریاد ترک‌ها، تهدیدی بود، نه ندایی برای شنیدن.

در این میان بین هواداران تراکتور سه جریان عمده شکل گرفت: تی‌تی‌ها (عامه‌پسند)، میللتچی‌ها و کنش‌گران محیط‌زیست و سیاسی. گروه دوم، با شعارهایی چون «تورک دیلینده مدرسه، اولمالی‌دیر هر کسه» (تحصیل به زبان مادری بایستی برای هر کسی مهیا شود)، «اورمو گولو جان وئریر مجلس اونون قتلینه فرمان وئریر» (دریاچه ارومیه جان می‌دهد و مجلس به قتل آن فرمان می‌دهد)، «هارای هارای من تورکم» (این فریاد هویت من است: من ترک‌ام!) و... میدان را به فضای سیاسی بدل کردند. تراکتور به پلتفرمی برای بیان خواسته‌هایی تبدیل شد که در خیابان و دانشگاه امکان بروز نداشت.

ناآگاهی یا بی‌تفاوتی؟ چرا حمایت میلیونی از تراکتور برای بسیاری از فعالان مرکز تعجب‌آور است؟

در سال‌های اخیر، واکنش رایج بسیاری از فعالان مرکزگرا و روشنفکران فارسی‌زبان به شور میلیونی هواداران تراکتور، چیزی جز تعجب، سکوت یا بی‌تفاوتی نبوده است. آن‌ها در برابر این خیزش پرشور، اغلب با جملاتی نظیر «ما فوتبال نگاه نمی‌کنیم» یا «ورزش جای سیاست نیست» از خود رفع مسئولیت می‌کنند. اما مسئله‌ی تراکتور مدت‌هاست که از مرزهای ورزش عبور کرده و به نماد شکافی عمیق میان جامعه‌ی آذربایجان و مرکز تبدیل شده است؛ شکافی هویتی، اجتماعی و سیاسی که انکارش به‌خودی‌خود ادامه‌ی سلطه است.

مشکل در این نیست که برخی فوتبال نمی‌بینند؛ مسئله این است که در مواجهه با مسائل آذربایجان، نه شناخت دارند و نه تمایلی به شناخت نشان می‌دهند. اگر اهل فوتبال نیستند، آیا می‌توانند نام پنج زندانی سیاسی تورک را بگویند؟ می‌دانند «روز جهانی زبان مادری»، «مراسم قلعه بابک» یا «یادبود قیام خرداد ۱۳۸۵» برای تورک‌ها چه معنایی دارد؟ آیا متوجه‌اند جوک‌های نژادپرستانه‌ای که در محافل‌شان رواج دارد، چه آسیب‌هایی را بازتولید می‌کند؟ آیا صدای شعارهایی را که در ورزشگاه‌ها سال‌هاست برای آموزش به زبان مادری، عدالت محیط‌زیستی و کرامت قومی فریاد زده می‌شود، شنیده‌اند؟

تراکتور تبریز با تنها یک قهرمانی در تاریخ ۵۴ ساله‌اش، در برابر باشگاه‌هایی نظیر پرسپولیس با ۱۶ قهرمانی، استقلال با ۹، سپاهان با ۵ و حتی سایپا با ۳ قهرمانی، نه فقط یک تیم کم‌افتخار، بلکه نمادی از نابرابری ساختاری در فوتبال ایران است. این نابرابری را نمی‌توان صرفاً به ضعف فنی یا سوءمدیریت نسبت داد؛ بلکه باید آن را بازتابی از شکاف‌های ریشه‌دار اجتماعی، سیاسی و اقتصادی میان مرکز و حاشیه دانست.

از منظر جامعه‌شناسی، موفقیت پایدار در ورزش حرفه‌ای نیازمند زیرساخت، سرمایه‌گذاری بلندمدت و دسترسی عادلانه به منابع است. تیم‌هایی چون پرسپولیس و استقلال به واسطه‌ی استقرار در پایتخت و نزدیکی به کانون‌های قدرت و ثروت، از حمایت‌های دولتی، پوشش رسانه‌ای گسترده و امکان جذب استعدادهای برتر بهره‌مند بوده‌اند. در نقطه‌ی مقابل، تراکتور و دیگر تیم‌های حاشیه‌ای، همواره با کمبود منابع مالی، ضعف امکانات و بی‌توجهی رسانه‌ها مواجه بوده‌اند؛ شرایطی که مسیر رشد و رقابت را برای آن‌ها دشوار و نابرابر کرده است.

این وضعیت فقط محدود به فوتبال نیست، بلکه بازتابی از نگاهی مرکزگراست که مشارکت اقوام در عرصه‌های ملی، مانند دفاع از کشور یا تلاش در بزنگاه‌های بحرانی، پررنگ می‌شود، اما در توزیع عادلانه فرصت‌های اقتصادی، فرهنگی و ورزشی، همان اقوام به حاشیه رانده می‌شوند. واژه‌هایی مانند «هموطن خوب» زمانی به کار می‌روند که نیاز به فداکاری و هزینه‌دادن است؛ اما وقتی نوبت به دسترسی برابر به امکانات و سهم‌خواهی در توسعه می‌رسد، این «هموطن» بودن رنگ می‌بازد و جای خود را به تبعیض و نادیده‌انگاری می‌دهد.

در نبود این شناخت، نتیجه اغلب چیزی جز برچسب‌زنی و اتهام نیست. هواداران تراکتور با اتهاماتی چون «پان‌ترک»، «مزدور تورکیه» یا «جاسوس باکو» مواجه می‌شوند. این دقیقاً همان فرآیندی است که ادوارد سعید از آن با عنوان «ساختن دیگری خطرناک» یاد می‌کند؛ تبدیل یک گروه به تهدید، برای حذف امکان گفت‌وگو. و این در حالی است که انحصار مرکز در تعریف مشروعیت همچنان پابرجاست: اعتراضی که در تهران رخ می‌دهد «عدالت‌خواهی» است، اما اگر از تبریز برخیزد، «تجزیه‌طلبی» خوانده می‌شود.

نمی‌توان این واکنش‌ها را از ساختارهای قدرت جدا کرد. پیر بوردیو، جامعه‌شناس فرانسوی، ورزش/بازی را عرصه‌ای برای بازتولید سلطه و همچنین میدان مقاومت می‌داند. در این معنا، تراکتور فقط یک تیم نیست؛ بستری است برای بیان تجربه‌ی زیسته‌ی مردمی که در سیاست، رسانه و نظام آموزش دیده نمی‌شوند و شنیده نمی‌شوند.

در چنین شرایطی، جمله‌ی «من فوتبال نمی‌بینم» دیگر یک موضع بی‌طرفانه نیست، بلکه تصمیمی محافظه‌کارانه برای نادیده گرفتن صداها و حاشیه است. تراکتور امروز تنها یک باشگاه ورزشی نیست؛ نماد حضور و بازتعریف رابطه‌ی مرکز و حاشیه است. پرسش اساسی این نیست که چرا ترک‌ها با چنین شوری از تیم‌شان حمایت می‌کنند، بلکه باید پرسید چرا مرکز پس از دهه‌ها انکار و نادیده انگاری هنوز از این موج شوکه می‌شود؟

چرا تورک‌ها از قهرمانی این‌همه خوشحال‌اند؟

چون این برد فقط پیروزی در فوتبال نیست؛ پیروزی حاشیه است بدون رانت و دخالت‌های مهندسی‌شده مرکز. برای اولین بار در یک قرن گذشته، ترک‌ها در قاب رسانه و نگاه عمومی نه با تصویر قربانی زلزله و سیل، نه به شکل کارگر فرودست و نه در قالب سوژه‌ی جوک، بلکه به‌عنوان پیروز دیده شدند. این پیروزی، هرچند کوچک، مرهمی است بر زخم‌های دیرین. زخم صدساله سرکوب و نادیده شدن، تحقیر و تبعیض. در حالی که مرکز، با فحاشی، تحقیر، اتهام و عصبانیت واکنش نشان می‌دهد، آذربایجان لبخند می‌زند و احساس غرور می‌کند؛ چون برای نخستین بار، خود را در بازی مرکز و حاشیه، برنده می‌بیند. احساسی که بسیاری از مرکزگرایان قادر به درک آن نیستند. چون نخواستند ببینند، نخواستند بشنوند؛ مبادا برتری و امتیاز دیرینه‌ی خود را، همان‌طور که جام را به تراکتور باختند، واگذار کنند.